امروز بامولانا

یکخبر|یکنگاه

عشــق نبــود عاقبــت ننگــی بود

کز شـراب جانفزایت سـاقی است

به مدیران و مسئولان دانشگاه آزاد داده شده

. است ارتفاع منارهها و گنبداز حد قانونی تجاوز کرده است. همچنین پیشنهاد ارایه شده از سوی

ر مسئولان دانشگاه مبنی پر کاهش ارتفاع مناره و گنبداز چندجنبه عملی نیست ابتدااین که باتوجه به نقشه ارایه شده ارتفاع گنبد این مسجد در حال

. ســـاخت ۱۵ متر وارتفاع مناره آن ۲۴ متر است و این در حالی اســت که سقف مســجد نیز در حال

0

بهست تو بر.....رت. کلاتشــهرها، خبری از حور و پری و باغات مشــجر کارتشــهرها، خبری از حور و پری و باغات مشــجر

نیست. در عوض به جایش تا چشم کار می کند قطعه و ردیف و شــماره است که پشتســر هم و بی وقفه

بُرُسُدهاندٌ. می گویند باید از جهان برزخ راه جَسَّ به بهشت اما ما که در دوزخ شهر داریم زیر تلی از دود

و آهن و خاکستر و پارازیت و دروغ مدفون می شویم، چکارمان می افتد به بهشت؟!

صمد نیکخواهبهرامی

... من شــهرم رادوســت دارم. تهران برای من پر از خاطرات فراموش ناشدنی اســت. برخلاف کسانی

که می گویند، تهران پدر از آلاینده، پارازیت و سروصداست؛ من هنوز هم شهرم را دوست دارم. نمی خواهم بگویم این مسکلات در تهران وجود

دختربچه من در دل همین شیهر بزرگ می شود و همه این مشکلات را با تمام وجودش حس می کنم. امامن در همین شیهر پر سروصدا به جایگاهی که

سنس در معید به چیادی امر از مراز می از امر از مراز می در آمیران شده صمد نیکخوامپرامی اهر موفقیتی که بهدست آوردهام از همین جادارم اگر بازیکن تیجملی بسکتبال کشورم همین جادارم اگر بازیکن تیجملی بسکتبال کشورم هستنج، به خاطر تهری که

در آن متولد شدم بااین وجود من هم در این شهر

دردهای زیادی کشیدهام. من هم خاطرات بدی دارم که تا زنددهام در ذهنم خواهند ماند. مسائل

امروز تهران، برای همه کسانی که در آن زندگی

رور برای برای برای برای می کنند، وجود دارد. تهران شلوغ است و پر ترافیک. اما با اطمینان اعلام می کنم، هیچجای دنیا به اندازه

ندارد.منهم باهمه این معضلات دس

شهرىشلوغ كه آرامشدارد





## درامتداد کمپین «نهبه تصادف»

# بگذاريدواقعبينباشيم

بلعيدن أدمهاابيجاره أدمها... مهم ترین مسیر زندگی شان می شود، اتوبار ، ۱۰۹ ریان - در را کی این و مشــت: هرا با حادههایی که به بهش هست. هرا یا جادهایی نه به بهست. بی رسند!مسیر بازماندگان کشتار رامی گویم، کشتار دمها به دست خودروها؛ عجب هدیهای داد به بشر، انقلاب صنعتی و مُدرنیسه آهنهای روانی خیابان کرد که ولع بی پایانشان، جز خون انسانهای

بیشتروبیشترچیزینمیشناسد. بازماندگانچه کسانی اند؟همانهایی کههیچکس غیر از خودشان درک نمی تواند کند که همهچیز در "رکچشگېرههزدن رخمی دهد. کچشگېرههزدن رخمی دهد. وقتی کــه میروند در امتــداد تابلوی بهشـ هیچ خیال خوشگی درونشان را آکنده نمی کند. از بهشت موعود خبری نیست! در بهشتهای حاشیه

ر انســان وانســانیت معاصر رامخدوش می کنندو ما نمی میریم از غصه راستی ما کجا ایستاده ایم !! هیچ دردی مارابه کفایت دردنمی ساند و همین گاه است که سوار می شویم بر خودروهای یکمیلیون دلاری و بی باکانه انسان های آکنده از درد را بازهم و بازهم و ازهم دردمندتر و داغدارتر می کنی

امروز به چی فکر می کنی؟

این شهر پر سـروصدا، مرا آرام نمی کند. هیچجا تا

این حدآ آرامش ندارد. می دانم که شهر من یکی از شلوغ ترین شهرهای دنیاست. با این وجود همین شهر راحت ترین و امن ترین مکانی است که زندگی

مهرر ساری و سی رین سامی در سامی در ان می در ان می در آن به من آرامش می دهد. می دانم که این شهر پر از دود است و پر از عابران خسته. اما... اما... من با

پر از دوداست و پر از عابران حسته اما، اما، من با تمام نقاط این شــهر خاطره دارم، اصلا با پیر شدن آنها بود که من به جوانی رسیدهام من در این شهر به همهجار رسیدم هیچ کدام از مشکلات این شهر مانع پیشــرفت من در مســیری کهبرای زندگیام بر گزیده بودم، نشــد، هیچ کدام از این مشـکلات

ر ر ر ... . ر ا ... پرشمار مأیوســـم نکردند. هنوز مثل سال های اول بازی کردن در تیمهای بسکتبال، پراز هیجانم. حتی

می توانم ادعا کنم این هیجان، هر روز رو به فزونی ا

ــی سِ م سس سم بین هیجــن، هر روز رو به فزونی اســت. با وجود آن که همــه می دانند چهچیزهای باارزشـــی از دســت دادمام، هیچوقت قصــد ندارم

بررستی ر مستدانستنی را ترک کنم مسائلی که این شهر دوستدانستنی را ترک کنم مسائلی که این روزها برای خیلی ها تبدیل به مشکلاتی غیرقابل

حل شده مدتهاستاز سوی من پذیرفته شدهاند. من مشکلات رادر کمی کنم، آنها رامی فهمم. پس

میخواهم بگویم، تهران بهترین شهر دنیاست. حداقل برای صمد نیکخواهبهرامی اینجا بهترین

ن را برات . نقطهجهان است.

در دریای احساس و عسق بوده باسد است هم اخر پایانی دارد،افسوس اما که دیوانگی بشر، نه! در عجبم! مـــا را چــه می.شـــود کــه همیـــن «معاصر بودگــی» کفایتمــان نیســـت بـــرای هلاکسُّدن؟! همین معاصرِ داعـش و القاعده و طالبان بـودن. همیـن معاصریت بـا فرقه گرایان و

بازماندگان مقتولان سوانح رانندگی، درست است براهنات ان مصوره ای سوسی دارستانی دارستان که هریک شریک رنج جهان امروزند اما روزی بود که لااقل عزیزانشان را می دیدند، لمس می کردندشان و دلخوش به همین بودند، چه آن که یک جماعت، رنج می پینیدو هفته دیگر، صحنه ای دیگر. عجیب است؛ گورهای خالی اشتهای سیری ناپذیری دارند در

از رنج بازماندگان کاسته شود،امانمی شود!می گویند خاک،سرداست!مامن فکر نمی کنم این طورها باشد که می گویند. آن کس که نمی گرید، تردید نکنید که اشکش خشک شده هرچند سرچشمه اشکش در دریای احساس و عشق بوده باشد اشک هم آخر

سرمایه سالاران و وحشی های کودک کش. همین که

را خوُب تر تاب می آورد تا یک تن! یک دیوانه اما پیدا می شود که همین راهم تاب نمی آورد! مست می کند و نیمه شب، یک پل را به قصد پلی دیگر گــز می کند، آنهــم هیولاوارا پــار کــوی را به

قصد گیشا! عقربه کیلومترشمار خودرو گرانقیا قصد کیشا عربه فیلومترشمار جودرو گراهیمتش زاویــهای ۱۸۰ درجه میسازد، خبودرو ۲جوان را چندباره میهیند و می کوبشان به دیوار پل یادگار! کیســهای هواهم افاقه نمی کننــد و مرگ هرچه سـود اسـت رامی،لعدامــرگ در میــان پل.هارخ می دُهد و پل ها از معنای خود تهی می شوند. پل هم مارا به مقصد نمی رساند؛ می کُشد! ۲ جوان به مقصد نمے , سندوچەسوداھاو آرزوھاو بافتەھا كەباسرھاي

برای مدتی کوتاه بازداشت میشود؛ بیمه دارد و ایضا پول، احتمالا به قدر خریدن جان چنــد آدم. قانون، این دستنوشته انسان، بار دیگر خلأهای پرشمارش رابه رخ می کشد و بسرای محروم ها و مظلوم ها ــتمدادمي كند اماچه سـود، تاريــخ را هنوز هم فاتحان-بخوانيدنوكيسهها-مينويس

زندەماندن ازندگى رافقط همان هاهستند كه تجربه ے کنند آیاباز می توانمبنویسم کهبازماندگان،راهبهشتراطی

می کنند برای دیدار لااقل خاک عزیزانشـــان؟ بگذارید واقع بین باشیم؛ این راه هر چه باشد، راه بهشت نیست! عشاق جوان با تمام سوداهاشان در سر،میان کیســههای هوا جان میدهند و تنها امیداین است که هنگام مرگ، در د کمتری کشــیده باشــند. من اما برمی گردم به سیاست اجتماعی و به اقتصاد که همین چندسال پیش مردی پیدا شد که آن را سی چسس پیس مردی پیده سند سه آن را مسخر دبازی می خواند. برمی گردم به نوکیسگی که پدیده شگفتانگیز و در دناک تاریخ معاصل ایران است. ابوذر غفاری را به یادمی آورم که می گفت تیمای پدید نمی آید که در مای نزاده باشد! پورشهها، مازراتی ها لکسوسهاچنین بی حساب و کتاب از کجا آمدهاند؟ و همين طور فوجفوج بچههاى اين وطن كه تفريحشان ماشین سـواری و دور دور است که البته آن هم اخیرا با گشت مواجه می شـود! بی آن که جایگزینی برای

بگذارید واقعیین باشیم؛ همهٔچیزمان ریشه در نصمیمهای ناصواب دارد. چندان که می توان گفت جنونِ سرعت در سرزمین ما، ریشه در جنون قدرت دارد.

عشــقھایی کــز پــی رنگیبــود

عشــق آن زنده کزین کو باقی است

پس از حضور کارخانه رب گوجهفرنگی در

'رُ دُرحریم درجه ۲ مجموعه جهانی تختُ جمشید به گوشمیرسد. این امر درحالی است که براساس ضوابط حریم

درجه ۲ طرحهای توسعه در بعد محلی، منطقه ای وملی در مرحله امکان سنجی، مکان پابی، مطالعه

وهی در مر سال معرفی و نظارت سازمان واجرانیازمند کسب مجوز و نظارت سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری است و در محدوده حریم درجه ۲ ساختوساز تنها

در محدوده طرحهای هادی روستایی و همچنین احداث ساختمان های با کاربری خدمات عمومی

که ضرورت ساخت آنها مورد تأیید سازمان میراث فرهنگی است، حداکثر در دو طبقه و باار تفاع تمام

شده ۸/۵ متر از سطح زمین محاز اعلام کرد که

لتأسفانه بهرغم اين كهاز زمان شروع عمليات

اجرایی و حتی پیش از آن آگاهی و هشدارهای لازم در خصوص لزوم عدم تجاوز به حریم مصوب

ثر جهانی تخت جمشید و رعایت این موضوع از طریق فرماندهی یگان حفاظتُ ومسئولان مربوطه

نسست رسین ند دانشگاه آزاد اسلامی مرود

حرْيم درُجه يکُ پاسارگاد، حالا خُ حریم درجه یک پاسار ناد، خاد حبرهایی مبنی بر ساخت ساختمان مسجد دانشگاه آزاد اسلامی

حضور دانشگاه آزاددر حريم تخت جمشيد

ی را در ۲۰ سانتی متر بیشتر از حد مجاز (۱۵/۸متر) است: بنابراین ضوابط بین المللسی حریم، اجازه ساختوساز بااین ارتفاع را نمی دهد و از آن جا که مجموعه جهانی تخت جمشید به دلیل قرار داشتن در فهرست یونسکو ملزم به تبعیت از قوانین بیُنالمُللی استُ همه کَارشُناسان امر اتفَاقُ نظرٌ برحذف کامــل گنبد و مناره مســجد دارند.اما با این اقدام به دلیل عدم تناسب مناره و گنیداز نظر ماری اسلامی درنهایت منجر به شکل گیری بنايىيى هويتمى شودباوجود تماماين مشكلات اسا، ورود به حریم آثار باستانی و ملسی گویا به امری عادی بدل شده است. امری که از کارخانه

، بُ گوحه فرنگی تا دانشگاه آزادیه آن مبادرت

من هیچ کدام از آنهانشدم، زندگانیم برای همیشه

من خودپسندناشی و بیچاره به

بودم حال دیگر غیرممکن است که برگردم و راه

دیگری در پیش بگیرم. دیگر نمی توانم دنبال این سایههای بیهوده بروم و با زندگانی گلاویز بشوم،

کشتی بگیرم. شـماهایی که گمان میکنید در حقیقت زندگـی میکنید کدام دلیـل و منطق

محکمی در دست دارید؟ من دیگر نه میخواهم

فراموش کنے۔ ص ۱۰ همینجااقرارمیکنه در این چند وقت هر گاه دل

برشي از كتاب

میورزُندو گُویاکسیهم جلودارُ آن نیس

PA

برش

## دریازدگیودلزدگی

کتاب چیست؟ برترین قطعه یعنی چه قطعهای؟ کتابی کهبیشتر آنراخواندهایم؟ کتابی که بیشتر به سراغش می رویم؟ کتابی که بیشتر با مزاجمان سازگار است؟ یانه کتابی که بیشتر طرفدار دارد؟ باً چندبـــار خواندن مطلـــب مربـــوط به قطعه زندگانی احســـاس کردم مقصود کتابی است که یشتر با مزاج خودم سازگار است. به همین دلیل

اقدام نمی کسردم چون آنچه من بدان علاقهمندم حتی به درد خودم هم نمیخورد چه برسدبه دیگران.امااز آنجاکه ر بی روی . قطعهزندگانی هر کس متعلق به خود اوست دلم را به دریا می زنم و قطعهای از زندگی ام رابرای شمامی نویسم: دیگر نه آرزویسی دارم و نه دیدر - (ررویسی در بروت کینهای آنچه در من انسانی بود از دست دادم گذاشتم گم شـود. در زندگانی آدم باید یا



## بىمناسبت

### همهما، متاثر از روابط انسانی هستیم



«نقد»از موضوعاتی است که سال هابحث زیادی درباره آن بهوجود آمده و دربارهاش صحبت زیاد استُ اما گاهی از محتوای بحثُها چنین برمی آید ت درسَــتی از این مقوله وجود ندارد. به هر روّی واقع موضوع این است که نقد از ضرورت و شــناخت به وجود می آید. زمانی که نســبت به موضوعي منتقد هستيم يا خودمان مورد نقد قرار می گیریم،نیازمند نوعی شناخت هستیم. تازمانی که این شـناخت به وجود نیاید، درباره موضوعی مثل نقد کردن، موضع می گیریم. در این بین نکته حایزاهمیتی وجود دارد که پیشش از پرداختن به نقداصولی، باید آن را موردتوجه قرار دهیم. ما باید از نقد مکانیکی پرهیز کنیم. در کتابهایی که در مورد نقد و پژوهش نوشتهام درباره واکنش مقدم رر بر نقد صحبت کردهام. این دیدگاه متعلق به قرون ۱۷ و ۱۸میلادی اسـت اما به نظر می رسد جامعه کنونی ما به شدت نیازِ مند آن است. پیش از وار د \_ ـن به نقداصولی و آکادمیک، نیازمندرسیدن به نگاهی هســـتیم که با عنوان «واکنش مقدمبر . نقد» معنا مى بابد. پيش از اين كه مقولههاى مختلف را واردنگاههايمان كنيم بايد به احساس خودمان نى بت بــه پدیــدهای که بــا آن مواجه ص سناخت داشته باشیم. به عنوان مثال اگر قرار است دست به نقد یک داستان بزنیم باید

عناُصرُ تُشكيل دهنده داستان رابه خوبي بشُناسيم. باید شـخصیت پردازی و زاویهدید را بشن

تازه آن موقع می تُوانیم ادعیاً کنیم گامهای اولیه موردنیاز برای نقد را برداشتهایم. متاسفانه برخی

از نقدهای ارا به شده، بدون شناخت چار جویی که ر به آن اشــاره کردم بهوجود می آینــد. در برخی از مواقع هم، آدمی که خود یــا آثارش مورد نقد قرار

می گیرد، در مواجهه با این فضا، موضع گیری های تندی از خود نشـان می دهد. همیشه به صراحت عدی ر گفتهام خودم و آثارم از نقد برآمدهاند. بهنظر من

این بهترین شـکل کار اسـت که در یک پروســه طولاتی، همراه با تجربه به دست می آید وقتی

خاص خود رابه دنبال خواهد داشت ناخت ما از جامعه و روحيات انساني جوامع مختلفی کــه از ایــن مدنیت پیــروی میکنند دارای مختصاتی خاص است. بنابراین نمی شود مختصات جامعــه آمریکا را برای جامعــه ایرانی، یا مختصات جامعه ایرانی را بـرای جامعه آمریکا تجویز کرد. شناخت این جوامع و مناسبات انسانی جامعهٔ امروزی ما، برای حضُور در فضای فرهنگی حایزاهمیت است. دقت کردن به این گونه روابط نیازمندبینشیجامعهشناسانهوروانشناسانهاست. " کے است که معتقدم هر کدام از کسانی که قلم به دست می گیرند خواســـته یا ناخواسته درحال پرداختن به این مسائل هستند. همه ما نویسندگان متاثر از روابط انسانی موجود در جامعه

مختلف زندگی برداشته ایم موردنقد و قضاوت دیگران قرار گرفته اند. اگر در مواجهه با این ماجرا، بياموزيم و تُجربُه كنيم، بازى را بُرده ايم و گام بعدى را بعدوریهو نعربه نتیجه بازی را براده یهر و سایمه که ایدی را بعدرستی خواهیم برداشت. شخصا در مقابل نقدهایی که یا بعدرستی یا نادرستی از من ارایه می شود، سعی می کنم ضعضهای موجود در کارم را به قوت تبدیل کنم. باید بیذیریم که این روحیه در شــرایط جهان امروز و زندگی شــهری معنای ویــژهای پیدا کرده اســت. آثار داســتان نویسها وُ نمایشنامه نویسَان ایرانی متاثر از مســاُله شهر و شــهرونداســت. هر کدام از این آثــار به عناوین مختلف به موضوعات شــهری می پر دازد. اساســا موضوع این است که هر جا صحبت از جامعهانسانی و سیان می آید، درواقع پای جامعه شیهری و حقوق شهروندی هم به ماجرا بازمی شود. مامتعلق به جامعه ای هستیم که در آن مدنیت وجود دارد و شهروند و شهری بودن از جمله مولفه های اساسی

ت. این جامعه متعلق به روز گار

فردی را با تجربه می دانیم به صورت غیر مستقیم

بر نقدپذیر برودن او، صحه گذاشته ایم. چراکه تجربه، جدای از نقدو نقد پذیری امکان پذیر نیست.

تمام قدمهایی که هر کدام از ما در طول دور مهای

و مدنیت سخن می گوییم، خواسته یا ناخواسته با برخی مولفههای دیگر هم مواجهیم و مسائل

امروز و مسائل خویش است. وقتی از جامعه مدنی





